

**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**14030204**

مقرر: مسعود عطارمنش

**موضوع:** المقدمة/استعمال اللفظ في أكثر من معنى /

# امکان و امتناع استعمال لفظ در اکثر از معنا

بحث پیرامون جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا بود. محقق خراسانی[[1]](#footnote-1) به امتناع عقلی این پدیده قائل شدند. در این جلسه قصد داریم بر نقض و ابرام ذکر شده در کلام ایشان مروری داشته باشیم.

## ارتباط بطون قرآن با استعمال لفظ در اکثر از معنا

عبارت محقق خراسانی در پایان بحث بدین شرح است:

«وَهَمٌ و دَفعٌ»

من این عبارت را «وَهَمٌ» می‌خوانم نه «وَهمٌ»؛ «وَهَم» به معنای اشتباه است و «وَهْم» به معنای تخیّل است.

لعلك تتوهم أن الأخبار الدالة على أن للقرآن بطونا سبعة أو سبعين تدل على وقوع استعمال اللفظ في أكثر من معنى واحد فضلا عن جوازه و لكنك غفلت عن أنه لا دلالة لها أصلا على أن إرادتها كان من باب إرادة المعنى من اللفظ فلعله كان بإرادتها في أنفسها حال الاستعمال في المعنى لا من اللفظ كما إذا استعمل فيها أو كان المراد من البطون لوازم معناه المستعمل فيه اللفظ و إن كان أفهامنا قاصرة عن ادراکها»[[2]](#footnote-2)

ایشان فرموده است روایاتی که به وجود بطون هفت‌گانه یا هفتادگانه برای قرآن اشاره دارد، دلیل بر جواز استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست، زیرا مستفاد از روایات نامبرده، آن نیست که الفاظ قرآن در این بطون استعمال شده است. مراد از این روایات می‌تواند یکی از این دو چیز باشد:

1. ممکن است بطون قرآن، مراد فی نفسها باشند نه مراد از لفظ.

2. ممکن است بطون قرآن، نه معنای مستعمل‌فبه، که لوازم آن باشند. گاهی متکلم لفظ را در یک معنا استعال می کند ولی آن معنا، لوازمی هم دارد که از آن استفاده می‌شود هر چند ممکن است تمام شنوندگان متوجه لوازم معنا نشوند.

برای مثال پدری را در نظر بگیرید که وارد اتاقی می‌شود که عده‌ای از جمله فرزندش، در آن خوابیده‌اند. پدر، فرزندش را مخاطب قرار داده و می‌گوید: «طلوع آفتاب نزدیک است» و مثلاً لازمۀ طلوع آفتاب آن است که فرزندش باید فلان کار را انجام دهد. فرزند، با شنیدن این جمله، متوجه لازمۀ معنا می‌شود ولی ممکن است سائر افرادی که در اتاق هستند، متوجه معنای لازم نشوند.

در مثال فوق، پدر، کلام را در معنای خودش به کار برده است نه در معنای لازم، هر چند استعمال لفظ در معنای خودش، به هدف تفهیم معنای لازم است که تنها برای فرزندش محقق می‌شود.

به فرمودۀ محقق خراسانی ممکن است الفاظ قرآن در معانی خودش به کار رفته باشد، ولی این معانی، لوازمی داشته باشد که تنها ائمه معصومین علیهم السلام بدان آگاهند. بدین ترتیب، قرآن کریم در معنای لازم استعمال نشده، بلکه در همان معنای ملزوم استعمال شده است ولی این ملزوم، لوازمی نیز دارد که ائمه علیهم السلام آن را متوجه می‌شوند.

### تبیین فرمایش محقق خراسانی

مقصود ایشان در تصویر دوم روشن است؛ ولی تصویر نخست ایشان قدری ابهام دارد. از همین رو مرحوم آقای داماد[[3]](#footnote-3) بدان اشکال نموده‌اند.

مرحوم آقای داماد در اشکال به تصویر نخست محقق خراسانی فرموده‌اند، ارادۀ فی نفسهِ بطون، به چه معناست؟! اگر بطون قرآن، فی نفسه اراده شده باشند، دیگر نباید به قرآن نسبت داده می‌شد. وقتی در روایات گفته شده قران دارای بطن است، معنایش آن است که بطون مورد نظر، منتسب به قرآن هستند و از قرآن اراده شده‌اند نه فی نفسه. برای مثال اگر من همزمان با تکلم با شما، ارادۀ آشپزی هم داشته باشم، این اراده، معنای لفظ من محسوب نمی‌شود و بدان منتسب نمی‌گردد.

این اشکالی است که مرحوم آقای داماد به فرمایش محقق خراسانی وارد نموده است؛ ولی این اشکال دور از واقع است. پاسخ این اشکال را می‌توان با استفاده از کلمات خود محقق خراسانی استفاده نمود.

در تقریراتی که مرحوم آقا میر قزوینی، از درس محقق خراسانی نگاشته است، برای بطون هفت‌گانه یا هفتادگانه، سه معنا ذکر می‌کند که گویا معنای اول و سومش، همین دو معنایی است که در اینجا ذکر شد و معنای دومی نیز دارد که از آن در می‌گذریم.

ایشان معنای اول را به شکل مفصل توضیح می‌دهد. قسمت‌هایی از عبارت ایشان را که برای روشن شدن مقصود ایشان گزینش نمودم، قرائت می‌کنم. محصل کلام ایشان آن است که بطون قرآن، مراد جدّی آیات هستند نه مراد استعمالی آن.

فلیس المراد الجدی منه خصوص ما ندرکه بافهامنا مما یکون اللفظ ظاهرا فیه و انما هو مراد استعمالی و ان کان متبعا لو لم تقم القرینة علی لزوم متابعة مرادات الجدیة.[[4]](#footnote-4)

سپس در موضعی دیگر از عبارت تعبیر می‌کند که کلمۀ «تفسیر» نیز به همین معنا می‌باشد؛ سپس می‌فرماید:

فهی انما تدل علی ان المقصود الواقعی الذی یقصر اللفظ عن اظهاره هو ما فسّره المعصوم به.[[5]](#footnote-5)

و در ادامه می‌فرماید:

فإذن المعنی الواقعی و المقصود الجدی واحد \_سواء استعمل اللفظ فیه او فیما هو ظاهر فیه\_.[[6]](#footnote-6)

بدین ترتیب محقق خراسانی مدعی آن است که بطون قرآن، مراد جدّی از آیات هستند و مراد جدّی، مقصود از لفظ نیست.

در توضیح فرمایش ایشان می‌توان گفت اگر آیه‌ای، دربردارندۀ یک حکم باشد، خداوند نسبت به آن حکم یک مراد جدّی دارد و این مراد جدّی الزاماً بدین شکل نیست که از لفظ اراده شده باشد. برای روشن شدن مطلب به ذکر یک مثال می‌پردازیم.

روایات بسیاری وجود دارند که آیات قرآن را به معنای خاصی تفسیر کردند؛ مثلاً بسیار از مفاهیم را به ائمه و اهل بیت علیهم السلام تفسیر کردند. مرحوم سید هاشم بحرانی صاحب تفسیر «البرهان»، کتابی با نام «اللوامع النورانیة فی اسماء علیّ و اهل بیته القرآنیة» نگاشته است. به تناسب این بحث، مشغول مطالعۀ این کتاب بودم؛ به این مطلب برخورد کردم که در تفسیر منسوب به علی بن ابراهیم در مورد سورۀ فاتحة الکتاب روایتی وارد شده است:

عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله اهدنا الصراط المستقیم قال هو الطریق و معرفة الامام.[[7]](#footnote-7)

یا در روایتی دیگر چنین آمده است:

عن ابی عبدالله علیه السلام فی قوله الصراط المستقیم قال هو امیر المؤمنین.[[8]](#footnote-8)

همچنین از عیاشی چنین نقل شده است که «الصراط المستقیم یعنی امیر المؤمنین»[[9]](#footnote-9)؛ همچنین از ابن بابویه نقل شده است که «الصراط المستقیم امیر المؤمنین»[[10]](#footnote-10).

**شاگرد**: آیا این روایات در مقام تطبیق بر مصداق نیستند؟

**استاد**: هم‌اینک قصد داریم مفاد این روایات رو توضیح دهیم.

تعبیر «الصراط المستقیم» یک مراد استعمالی دارد و یک مراد جدی؛ مراد استعمالی این تعبیر، امیر المؤمنین علیه السلام نیست؛ یعنی «الصراط المستقیم» در ایشان استعمال نشده است؛ اما وقتی خداوند فرموده است: «ما را به صراط مستقیم هدایت کن» در واقع، مردم را به حرکت در صراط مستقیم تشویق نموده است و از این تعبیر استفاده می‌شود که صراط مستقیم مطلوب خداوند است لذا مردم مأمور هستند به صراط مستقیم گرویده و لذا از خداوند می‌خواهند تا کمکشان کند که این تکلیف و وظیفه را عمل کنند. این صراط مستقیمی که مردم مأمور به رفتن در پی‌اش هستند چیست؟ روایت می‌گوید: صراط مستقیم، طریق امام است؛ پس مراد جدّی آیه، با توضیحی که ذکر شده، امام علیه السلام است و راه رسیدن به خدا، امام علیه السلام است.

نخستین روایتی که قرائت شد، در حقیقت، هم معنای ظاهر آیه و هم معنای باطن آن را بیان داشته است. روایت نامبرده در تبیین صراط مستقیم چنین گوید: «هو الطریق و معرفة الامام». طریق معنای صراط مستقیم است؛ صراط یعنی طریق، ولی این طریق چیست؟ تا زمانی که مصداق طریق را نشناسید نمی‌توانید امری را که بدان مأمور هستید امتثال کنید. شما مأمور هستید به پیموندن صراط مستقیم و این روایت می‌گوید مراد جدی از امر به پیمودن صراط مستقیم، پیروی از امام علیه السلام و شناخت ایشان است. پس مراد جدی، یعنی مراد جدی از آن حکمی که آیه ناظر به آن است.

روایت دیگری نیز از ابن بابویه نقل می‌کند که جالب توجه است:

حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْحُسَيْنِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا أَبُو جَعْفَرٍ أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ أَبِي مَرْيَمَ الْعِجْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْعَرْزَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ حَاتِمٍ الْمِنْقَرِيُّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع عَنِ الصِّرَاطِ فَقَالَ هُوَ الطَّرِيقُ إِلَى مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُمَا صِرَاطَانِ صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ وَ أَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهُدَاهُ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ.[[11]](#footnote-11)

در این روایت به دو صراط اشاره دارد؛ صراط مستقیم در دنیا و صراط مستقیم در آخرت. صراط مستقیم در دنبا همان امام مفترض الطاعة است و صراط مستقیم در آخرت، صراطی است که اگر در دنیا با اختیار و انتخاب صحیح، آن را بپیمائیم، در آخرت نیز قهراً توان پیمودن آن را خواهیم داشت.

مقصود محقق خراسانی از مراد جدّی را شاید با این روایت بهتر بتوان توضیح داد.

### تخریج روایت «أن‏ للقرآن‏ بطونا سبعة أو سبعين»

در اینجا مناسب می‌دانیم به ذکر نکاتی خارج از کلام محقق خراسانی اشاره کنیم.

در مورد تخریج «أن‏ للقرآن‏ بطونا سبعة أو سبعين» در تصحیحی که توسط برخی آقایان نسبت به تقریرات محقق خراسانی صورت گرفته، بحث‌های خوبی مطرح شده است که مراجعه به آن سودمند است.[[12]](#footnote-12)

گفته شده «أن‏ للقرآن‏ بطونا سبعة أو سبعين» به هیچ وجه در مصادر حدیثی نیامده است بلکه در مصادر صوفیه آمده و از آن رو که صوفیه در امر حدیث بسیار اهل مسامحه هستند، مصادر آنان برای شناخت احادیث کافی نیست. می‌گوید: «قد ثبت عند اهل التحقیق انه لا قیمة للتراث الروائی الصوفیة». این مطلب درست است چون صوفیه اهل بافتن هستند.

خدا رحمت کند مرحوم آقای حاج آقا رضا صدر را؛ ایشان می‌گفت عطار نیشابوری به راحتی دروغ می‌گوید و بعد یک نمونه‌ای را ذکر می‌کرد. من خودم این مطلب را ندیدم ولی ایشان از تذکرة الاولیا، نقل می‌کرد که حال یا خود عطار این را می‌گوید یا از کسی نقل می‌کند می‌گوید. بر یکی از مشایخ وارد شدم، دیدم یک مقدار آب جلویش ریخته، گفتم این چیست؟ گفت فلانی اینجا بود یک حرف به او زدم آب شد. صوفیه چنین روحیه‌ای دارند و گویا دروغ در فرهنگشان جزء محرمات نیست.

البته اصل این مطلب که قرآن دارای ظهر و بطن است، مضمون روایات فراوانی است ولی تعبیر «أن‏ للقرآن بطوناً سبعة او سبعین» در روایات وارد نشده است.

برخی از محشین بر خصوص این روایت دست نهاده و به محقق خراسانی اشکال کرده‌اند که این روایت، در مقام مدح است و مجرد این که یک کلام، هفت لازمه داشته باشد، مدح کلام محسوب نمی‌شود. در مقام مدح بودن برای تعبیر «أن‏ للقرآن‏ بطونا سبعة أو سبعين» است، و الا اصل اینکه قرآن ظاهر و باطن دارد معلوم نیست در مقام مدح باشد؛ ممکن است در مقام بیان ویژگی قرآن باشد و در صدد بیان این باشد که اگر شما دیدید ائمۀ معصومین برای یک آیه معنایی ذکر می‌کنند که شما آن را از آیه برداشت نمی‌کنید، بدانید و آگاه باشید که قرآن دارای بطن است و تنها ائمه علیهم السلام می‌توانند آن بطون را برای شما معنا کنند.

بدین مناسبت بر روایات مرتبط با این مضمون مروری نموده و چند موردش را گزینش کردیم.

نخست به دو روایت اشاره می‌کنیم که مورد توجه برخی آقایان قرار گرفته است و آگاهی از آن مفید است؛ البته ما بر این دو روایت، تأکید چندانی نمی‌ورزیم چرا که این دو روایت سند معتبر ندارند:

در کافی، جلد ۱، صفحۀ ۳۷۴، رقم ۱۰، به سندی که اعتبارش ثابت نیست:

«عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مَنْصُورٍ قَالَ:- سَأَلْتُ عَبْداً صَالِحاً عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ- قُلْ إِنَّمٰا حَرَّمَ رَبِّيَ الْفَوٰاحِشَ مٰا ظَهَرَ مِنْهٰا وَ مٰا بَطَنَ قَالَ فَقَالَ إِنَّ الْقُرْآنَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَجَمِيعُ مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْجَوْرِ- وَ جَمِيعُ مَا أَحَلَّ اللَّهُ تَعَالَى فِي الْكِتَابِ هُوَ الظَّاهِرُ وَ الْبَاطِنُ مِنْ ذَلِكَ أَئِمَّةُ الْحَقِّ.»

گفتنی است، در برخی روایات، بدین مطلب گوشزد شده است که ظاهر و باطن داشتن قرآن، منشأ یک سری انحرافات شده است. در روایت مفصلی از مفضل بن عمر، به نامه‌ای اشاره شده که مفضل برای امام صادق علیه السلام نوشته و حضرت به وی پاسخ داده‌اند. در بصائر الدرجات[[13]](#footnote-13) و مختصر البصائر[[14]](#footnote-14) و دعائم الاسلام قاضی نعمان[[15]](#footnote-15)، بدین روایت اشاره شده و قسمت‌هایی از نامۀ مفضل نیز در پاسخ امام علیه السلام انعکاس یافته است. حضرت، خطاب به مفضل می‌فرماید چنین گفتی که برخی پنداشته‌اند، واجباتی همچون صلاة و صوم و ... نام رجال هستند، و در دیگر سو، منکرات نیز نام رجال هستند؛ مثلاً مراد از نماز و روزه ائمۀ معصومین علیهم السلام هستند و مراد از منکرات، دشمنان ایشان هستند، در نتیجه اگر شخصی محبّت اهل بیت علیهم السلام و بغض دشمنان ایشان را در دارا باشد، دیگر لازم نیست عملی انجام بدهد. این روایت غیر از روایت مفصلی است که مفضل بن عمر نقل کرده است؛ روایت مفضل می‌گوید هر دو مطلب درست است. قرآن یک ظاهر و باطن دارد. ظاهر آن همین عبادات ظاهریه است که باید انجام شود؛ ولی این ظاهر برای رسیدن به آن باطن است.

روایت دیگری نیز وجود دارد که آن هم از جهت سندی معتبر نیست و تا حدودی در فضای بطون هفت یا هفتاد‌گانه وارد شده است. در این روایت شُرَیس وابِشی واقع شده است که وثاقتش ثابت نیست. روایت مزبور در محاسن، جلد ۲، صفحۀ ۳۰۰، رقم ۵ آمده است:

«عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ شَيْ‌ءٍ مِنَ التَّفْسِيرِ فَأَجَابَنِي ثُمَّ سَأَلْتُهُ عَنْهُ ثَانِيَةً فَأَجَابَنِي بِجَوَابٍ آخَرَ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ كُنْتَ أَجَبْتَنِي فِي هَذِهِ الْمَسْأَلَةِ بِجَوَابٍ غَيْرِ هَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ فَقَالَ يَا جَابِرُ إِنَّ لِلْقُرْآنِ بَطْناً وَ لِلْبَطْنِ بَطْناً وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ لِلظَّهْرِ ظَهْرٌ َا جَابِرُ لَيْسَ شَيْ‌ءٌ أَبْعَدَ مِنْ عُقُولِ الرِّجَالِ مِنْ تَفْسِيرِ الْقُرْآنِ إِنَّ الْآيَةَ يَكُونُ أَوَّلُهَا فِي شَيْ‌ءٍ وَ آخِرُهَا فِي شَيْ‌ءٍ وَ هُوَ كَلَامٌ مُتَّصِلٌ مُنْصَرِفٌ عَلَى وُجُوهٍ‌»

در این روایت بدین مطلب گوشزد شده است که قرآن بطن دارد و بطن آن نیز بطن دارد تا هفت بطن. این تا حدودی وارد فضای بطون لایه‌لایه شده است. البته این روایت در تفسیر عیاشی نیز نقل شده است با این تفاوت که طبق نقل عیاشی، وارد فضای بطون لایه‌لایه نشده است و صرفاً گفته شده: «يا جابر إن للقرآن بطنا و للبطن ظهرا»[[16]](#footnote-16). می‌گوید قرآن باطن دارد و باطنش هم ظاهر دارد؛ اما این که بطنش بطن دارد و ظهرش هم ظهر دارد، در این روایت بیان نشده است.

**شاگرد:** «منصرفٌ علی وجوه» به چه معناست؟

**استاد:** به معنای آن است که قرآن معانی مختلفی دارد؛ هم معنای ظاهر دارد و هم معنای باطن. محقق خراسانی نیز در صدد تبیین همین نکته است. می‌گوید قرآن هم ظاهر دارد و هم باطن و از همین رو ممکن است معانی مختلفی را به همراه داشته باشد.

توجه به این نکته لازم است که یک آیه ممکن است یک ظاهر داشته باشد و پنج باطن، ولی آن پنج باطن، طولی نباشند بلکه در عرض یکدیگر باشند. آنچه ما در صدد بیانش بودیم، بطن‌های لایه‌لایه و طولی بود بدین شکل که هر بطنی، خودش بطن داشته باشد.

**شاگرد:** این روایت، معانی هم‌عرض را نمی‌رساند؟

**استاد:** اشکال ندارد ناظر به معانی عم‌عرض باشد؛ ولی آنچه به عنوان وجه تمایز بین این روایت و روایاتی که در آن از تعابیری همچون «الی سبعة ابطن»[[17]](#footnote-17) استفاده شده، مدّ نظرمان بود، معانی هم‌عرض نبود بلکه معانی طولی بود. ممکن است مراد روایت نامبرده این باشد که ظهر قرآن، بطن دارد؛ آن بطن نیزبطن دارد، تا هفت بطن.

بر اساس آنچه در خاطر دارم، آیت الله والد از قول مرحوم الهی \_برادر مرحوم علامه طباطبائی\_ نقل می‌کردند که برخی افرادی که در علوم غریبه احضار شده بودند، گفته بود تصور نکنید هفت آسمان و هفت زمین مجموعاً چهارده طبقه است؛ مجموعش هشت طبقه است؛ پایین‌ترین طبقه، فقط ارض است و بالاترین طبقه، فقط آسمان است؛ بین این دو، شش طبقه هستند که هم ارض هستند و هم سماء؛ یعنی هر یک از این شش طبقۀ میانی نسبت به طبقۀ زیرین خودشان، آسمان هستند و نسبت به طبقۀ بالای خودشان، ارض هستند؛ بدین ترتیب هشت طبقه می‌شوند که دو تایشان فقط زمین یا آسمان هستند و شش تایشان هم زمین و هم آسمان.

بلاتشبیه در مورد آیات قرآن نیز چیزی شبیه به همین مطلب را در نظر داریم. ممکن است «ظهر الظهر» در روایت ناظر به چنین چیزی باش؛ یعنی از معانی قرآن، معنای اول فقط ظهر است و معنای آخر فقط بطن است و معانی میانی، هم ظهر هستند و هم بطن؛ یعنی نسبت به معنای قبل، بطن هستند و نسبت به معنای بعد، ظهر. معنای اول نسبت به معنای دوم ظهر است؛ معنای دوم نسبت به معنای اول بطن و نسبت به معنای سوم ظهر است و به همین ترتیب تا آخر. ممکن است مقصود روایت چنین چیزی باشد.

دو روایت صحیح السند در مورد ظهر و بطن نیز وجود دارد که مضمونشان روشن‌تر بوده و عمدۀ تکیۀ ما باید بر همین روایات معتبر باشد. روایت نخست در بصائر الدرجات، صفحۀ ۱۹۶، رقم ۷، منقول از فضیل بن یسار است:

«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ هَذِهِ الرِّوَايَةِ مَا مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَقَالَ ظَهْرُهُ تَنْزِيلُهُ وَ بَطْنُهُ تَأْوِيلُهُ مِنْهُ مَا قَدْ مَضَى وَ مِنْهُ مَا لَمْ يَكُنْ يَجْرِي كَمَا يَجْرِي الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ كَمَا جَاءَ تَأْوِيلُ شَيْ‏ءٍ مِنْهُ يَكُونُ عَلَى الْأَمْوَاتِ كَمَا يَكُونُ عَلَى الْأَحْيَاءِ قَالَ اللَّهُ‏ وَ ما يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ نَحْنُ نَعْلَمُهُ.»

**شاگرد:** آبا کلّما جاء تأویل شیء صحیح نیست؟

**استاد:** آنچه من از بصائر یادداشت کردم کما است.

این روایت در تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحۀ ۱۱، روایت ۵ نیز وارد شده است.

ظهر، همان تنزیل آیه است؛ گاهی اوقات یک آیه، در یک مورد نازل شده ولی محتوایش مربوط به مورد نزول نیست؛ مفهومی که مرحوم علامۀ طباطبایی با تعبیر جری و تطبیق از آن یاد می‌کنند؛ البته واژۀ تطبیق در روایات وجود ندارد لذا اگر به تعبیر جری بسنده می‌کردند بهتر بود. به بیان دیگر، تأویل نوعی توسعۀ معنایی برای آیات قرآن محسوب می‌شود. تعبیر «یجری کما یجری الشمس و القمر» اشاره به یک نوع جریان در مورد قرآن کریم است.

روایت صحیح السند دیگر، روایت حمران بن اعین است که در معانی الاخبار، صفحۀ ۲۵۹، رقم ۱ وارد شده است. این روایت در تفسیر عیاشی نیز جلد ۱، صفحۀ ۱۱، رقم ۴ \_همچون سائر احادیث تفسیر عیاشی\_ به صورت مرسل نقل شده است:

«عَنْ حُمْرَانَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ ظَهْرِ الْقُرْآنِ وَ بَطْنِهِ فَقَالَ ظَهْرُهُ الَّذِينَ نَزَلَ فِيهِمُ الْقُرْآنُ وَ بَطْنُهُ الَّذِينَ عَمِلُوا بِمِثْلِ أَعْمَالِهِمْ يَجْرِي فِيهِمْ مَا نَزَلَ فِي أُولَئِكَ.»

ولی همین نقل در معانی الاخبار با سندی آمده که فکر می‌کنم قابل تصحیح است ولی بحث‌هایی دارد که فعلاً قصد ورود به آن را ندارم.

در ذیل روایت تعبیر «یجری فیهم ما نزل فی اولئک» وارد شده است که تا حدودی آن را به روایت قبل نزدیک می‌کند؛ البته این جری با آن جری فرق دارد چون آن جری، مربوط به جریان داشتن خود قرآن بود ولی «یجری فیهم» در این روایت معنای خاص دیگری دارد؛ ولی به هر حال آیات قرآن یک نوع توسعۀ معنایی دارند.

روایت دیگری وجود دارد که از جهت سندی معتبر نیست ولی از جهت مضمونی جالب توجه است. در تأویل الآیات صفحۀ ۵۸۴ در تفسیر آیۀ نبأ چنین گفته است که در داستان افک، وقتی عایشة به ماریة تهمت زد که ماریة فاحشه‌ای مرتکب شده، حضرت امیر صلوات الله علیه از طرف پیغمبر صلوات الله علیه و آله مأمور شد تا حقیقت را کشف کند. حضرت امیر از پیغمبر پرسید که مأموریت من به‌سان آتش یا شمشیر سوزانی است که وارد پنبه می‌شود و بلافاصله پنبه را می‌سوزاند یا مطلب را با آرامی پیگیری کنم. پیغمبر می‌فرماید: «تَثَبَّت»؛ شما مأمور به تحقیق هستی؛ لازم نیست بروی و سر آن کسی را که متهم شده برایم بیاوری. حضرت علی به سراغ آن مرد رفت و آن مرد به بالای درخت گریخت و در آنجا عریان شد؛ پس معلوم شد که اَخته است و توان ارتکاب چنین گناهی را نداشته است. همین مطلب باعث تبرئۀ ماریة شد. البته در این روایت، به جزئیات و دنبالۀ این داستان اشاره نشده است ولی به اصل تبرئه شدن ماریة اشاره شده است.

در این روایت امام علیه السلام، آیۀ ﴿إِنْ جاءَكُمْ فاسِقٌ بِنَبَإٍ﴾[[18]](#footnote-18) را چنین معنا می‌کنند که عایشة فاسقی بود که در مورد ماریة خبری آورده بود و پیغمبر علیه السلام به حضرت امیر فرمودند چون عایشة فاسق است، تحقیق کن. زراره در ذیلش می‌گوید:

«فَقَالَ زُرَارَةُ إِنَ‏ الْعَامَّةَ يَقُولُونَ‏ نَزَلَتْ‏ هَذِهِ الْآيَةُ فِي الْوَلِيدِ بْنِ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ حِينَ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله و سلم فَأَخْبَرَهُ عَنْ بَنِي خُزَيْمَةَ أَنَّهُمْ كَفَرُوا بَعْدَ إِسْلَامِهِمْ ...»

پیغمبر صلوات الله علیه و آله ولید بن عقبة را به منظور اخذ زکات به سمت قومی روانه داشتند که بین ولید بن عقبة و این قوم، یک کینۀ قدیمی وجود داشت. به هنگام ورود ولید بن عقبة، آنان به استقبالش آمدند ولی ولید بن عقبة به دلیل آن کینۀ قدیمی خیال کرد آنان به منظور جنگ با وی به سمت او آمده‌اند. از همین رو نزد پیامبر صلوات الله علیه و آله بازگشت و خبر کفر آن قوم را به ایشان عرضه داشت و گفت این قوم قصد جنگ با من را داشتند. بدین ترتیب زراره می‌گوید به گفتۀ عامه، آیۀ نبأ اشاره به آن است که ولید بن عقبة، شخص فاسقی است لذا باید صحت و سقم گفتارش مورد بررسی قرار دهید. حضرت در پاسخ به وی می‌فرمایند:

«فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام يَا زُرَارَةُ أَ وَ مَا عَلِمْتَ أَنَّهُ لَيْسَ مِنَ الْقُرْآنِ آيَةٌ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَهَذَا الَّذِي فِي أَيْدِي النَّاسِ ظَهْرُهَا وَ الَّذِي حَدَّثْتُكَ بِهِ بَطْنُهَا.»

این روایت گویا در صدد بیان آن است که هر چند شأن نزول این آیه، داستان ولید بن عقبة است ولی این شأن نزول اختصاص به آن مورد ندارد و بر مواضع دیگر نیز تطبیق شدنی است. شبیه همان تعبیری که در روایت حمران بیان شد: «الذین عملوا بمثل اعمالهم». یعنی هر چند شأن نزول آیه، در مورد ولید به عقبة است ولی مصادیق دیگری نیز دارد.

اصل قضیه ناشی از آن است که این‌ها، عنوان‌های کلی هستند که مقید به شأن نزول نیستند؛ در نتیجه همچنان که این آیه در مورد داستان ولید بن عقبة صادق است، در مورد داستان عایشة نیز صادق است. آیه به یک معنا پیغمبر را مأمور می‌کند که در داستان افک ماریة، تحقیق و تفحص کند و مانند شمشیر برّانی که پنبه‌ای را آتش می‌زند نباشد.

این بود محصل آنچه در مورد ظهر و بطن در روایت مطرح شده است. روایات دیگری نیز وجود دارد که به ذکر آدرس آن بسنده می‌کنیم.

کتاب سلیم، جلد ۲، صفحۀ ۷۰ و ۷۱. محاسن، جلد ۱، صفحۀ ۲۷۰، رقم ۳۶۰؛ صفحۀ ۳۰۰، رقم ۵؛ تفسیر عیاشی، جلد ۲، صفحۀ ۱۶، رقم ۳۶؛ مناقب ابن شهر آشوب، جلد ۲، صفحۀ ۴۳.

همچنین در تاج العروس، جلد ۷، صفحۀ ۱۶۷، روایتی در مورد ظاهر و باطن داشتن قرآن وارد شده و به تفسیرهایی در مورد ظهر و بطن اشاره شده است.

کوتاه سخن آن‌که، روایات مربوط به ظهر و بطن، در منابع عامه و خاصه فراوان است و اصل این مضمون را که به شکل مسلّم بیان می‌کند ؛ ولی این که در برخی نقلیات گفته شده، «الی سبعة ابطن» از اضافات صوفیه است.

در مجازات النبویه سید رضی صفحۀ ۲۳۶ بحث جالب توجهی در مورد ظهر و بطن مطرح نموده است. در یک روایت می‌گوید: «مَا مِنْ آيَةٍ إِلَّا وَ لَهَا ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ وَ مَا فِيهِ حَرْفٌ إِلَّا وَ لَهُ حَدٌّ وَ مَطْلَعٌ »[[19]](#footnote-19) . یکایک این‌ها را معنا نموده و می‌گوید در این‌ها استعاره رخ داده است.

#### دلالت نداشتن روایات ظهر و بطن بر استعمال لفظ در اکثر از معنا

کوتاه سخن آن‌که، ظهر و بطن داشتن قرآن، دلیل بر وقوع استعمال لفظ در اکثر از معنا نیست؛ زیرا روایات معتبری وجود دارد که بیان می‌دارد ظهر، معنای مرتبط با شأن نزول آیه است و بطن، یک نوع تأویل برای آیه است. تأویل آیه، مراد استعمالی آیه نیست، ولی به یک معنا، مراد جدی آیه است.

افزون بر آن‌که، در تحریر محل نزاع گفتیم، استعمال لفظ در اکثر از معنا باید به نحو مستقل باشد؛ نهایت چیزی که می‌توان از روایات ظهر و بطن استفاده کرد، آن است که ممکن است الفاظ قرآن در معنای جامع به کار رفته باشد به طوری که هم شامل شأن نزول می‌شود و هم شامل سائر موارد. همانطور که گذشت، هیچکس در امکان استعمال لفظ در جامع بین چند معنا اشکال نمی‌کند و چنین فرضی از محل نزاع خارج است. محل نزاع استعمال لفظ در چند معنا به صورت مستقل است. بنابراین اشکال محقق خراسانی وارد است.

آقای شهیدی[[20]](#footnote-20) بحث‌های مفصلی را پیرامون مواردی که تخیل شده از قبیل استعمال لفظ در اکثر از معنا است مطرح نموده و تک‌تک این موارد را مورد بحث قرار می‌دهند. بحث ایشان سودمند است و مناسب است به آن مراجعه کنید.

یکی از بحث‌های پیرامون استعمال لفظ در اکثر از معنا، ثمرات مترتب بر آن بود که مرحوم آقای روحانی[[21]](#footnote-21) مطرح کردند. وقتی یک امر به دو متعلق تعلق گرفته باشد، که نسبت به یک متعلق محمول بر استحباب است، آیا می‌توان با تکیه بر جواز استعمال امر در چند معنا، نسبت به متعلق دیگر بر دلالت امر بر وجوب تحفظ کرد یا خیر؟ در کلمات آقای شهیدی افزوده‌های سودمندی وجود دارد که دوستان را به مطالعۀ آن دعوت می‌کنم. افزوده‌های دیگری نیز به ذهن خود من رسیده بود که از آن در می‌گذرم چون توضیح وافی و کافی این بحث از اساس متوقف بر دانستن مفاد امر و اقوالی که پیرامون آن است، می‌باشد. نحوۀ دلالت امر بر وجوب در این بحث دخالت بسیاری دارد. در کلمات آقای شهیدی به چند وجه اشاره شده است که در ذهن من نیز چند وجه دیگر وجود دارد که از آن در گذشته و آن را به آینده موکول می‌کنیم. در جلسۀ آینده قصد داریم بحث اوامر را آغاز کنیم.

1. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 36 [↑](#footnote-ref-1)
2. كفاية الأصول ( طبع آل البيت )، ص: 38 [↑](#footnote-ref-2)
3. المحاضرات ( مباحث اصول الفقه )، ج‏1، ص: 99 [↑](#footnote-ref-3)
4. البحوث الاصولیة ج1 ص372 [↑](#footnote-ref-4)
5. همان [↑](#footnote-ref-5)
6. همان [↑](#footnote-ref-6)
7. تفسير القمي / ج‏1 / 28 / [سورة الفاتحة(1): آية 1] ..... ص : 28 [↑](#footnote-ref-7)
8. همان [↑](#footnote-ref-8)
9. تفسير العياشي ؛ ج‏1 ؛ ص24 [↑](#footnote-ref-9)
10. معاني الأخبار ؛ النص ؛ ص32 [↑](#footnote-ref-10)
11. معاني الأخبار / النص / 32 / باب معنى الصراط ..... ص : 32 [↑](#footnote-ref-11)
12. البحوث الاصولیة (هامش) ج1 ص370/ [↑](#footnote-ref-12)
13. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم / ج‏1 / 526 / 21 باب فيه شرح أمور النبي و الأئمة في نفسهم و الرد على من غلا بجهلهم ما لم يعرفوا من معنى أقاويلهم ..... ص : 526 [↑](#footnote-ref-13)
14. مختصر البصائر، ص: 238 [↑](#footnote-ref-14)
15. دعائم الإسلام / ج‏1 / 51 / ذكر منازل الأئمة ص و أحوالهم و تبريهم ممن وضعهم بغير مواضعهم و تكفيرهم من الحد فيهم ..... ص : 45 [↑](#footnote-ref-15)
16. تفسير العياشي / ج‏1 / 11 / تفسير الناسخ و المنسوخ و الظاهر و الباطن و المحكم و المتشابه ..... ص : 10 [↑](#footnote-ref-16)
17. عوالي اللئالي العزيزية في الأحاديث الدينية / ج‏4 / 107 / الجملة الثانية في الأحاديث المتعلقة بالعلم و أهله و حامليه ..... ص : 59 [↑](#footnote-ref-17)
18. الحجرات : 6 [↑](#footnote-ref-18)
19. [↑](#footnote-ref-19)
20. کتاب مباحث الألفاظ ج۱، استعمال اللفظ فی اکثر من معنی واحد، ص ۵۷۳ [↑](#footnote-ref-20)
21. منتقى الأصول، ج‏1، ص: 305 [↑](#footnote-ref-21)